

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

یکی از ابعادی که از نظر قرآنی عصمت انبیاء را ثابت می‌کند عبارت است از حالت اصطفاء، اصطفاء طلب الصافی است، ولكن در بُعد رسالت، طلب الأصفی است. چون صافی و مؤمن در عالم تکلیف هستند؛ ولو زیاد نباشند، اما در میان این صافی‌ها و پاک‌ها، خداوند اصفی را انتخاب می‌کند و لفظ اصطفاء هم که افتعال است، دارای چند جهت است، یک جهت این که در میان صافی‌ها، اصفی را انتخاب کردن، عنایت خاصه‌ای است، عنایت عامه نیست. اگر عنایت عامه باشد، یکی از صافی‌ها را انتخاب می‌کنند، ولو اصفای از او باشد. اما اگر اهتمام و عنایت خاصه باشد که در باب رسالت چنین است که رسول إلى الناس افضل الناس و أعرف الناس و أعبد الناس باید باشد، بنابراین «أصفاه» نیست، «إصطفاه» است.

یک «أصفاه» داریم که «صفاه» معنا ندارد، چون صفا لازم است. یک «أصفاه» داریم و یک «إصطفاه» داریم، اصفاه، صافی را در نظر گرفتن ولو صافی‌تر از او و مانند او هم در کار باشد، ولكن اصطفاه که باب افتعال است، افتعال تکلف است، چون در خداوند تکلف معنا ندارد و در ما معنا دارد، بنابراین اصطفاء نسبت به حق سبحانه و تعالی از تکلف تجرید می‌شود و آن معنا که می‌ماند عبارت است از

انتخاب الأصفی، کما این که «غضب الله عذابه»، خداوند غضب می‌کند، آیا تغییر حالت است؟ هرگز، بلکه این جا غضب خدا باید تجرید بشود از حالات عارضه بر ممکنات که تغییر حالت است و تنزل حالت و نتیجه این تغییر حالت و تنزل حالت این است که شخص معذب می‌شود، استحقاق عذاب دارد، استحقاق طرد دارد، غضب الله به این معنا است. کما این که «رَحِمَهُ اللهُ» هم به این معنا است، رحمت خداوند عز و جل نسبت به کسانی که استحقاق رحمت دارند، این نیست که حال او بهتر شود، «لا یتغیر بانغیاری المخلوقین»^۱ خدا حالی ندارد که عوض بشود یا بالا برود یا پایین یا غیر آن.

در این جا هم در باب اصطفاء، اگر اصطفاء نسبت به خلق داده شود، در میان صافی‌ها و در میان سالم‌ها اگر انسانی بخواهد اصفی و اسلم را انتخاب کند، تکلف لازم دارد، تکلف علمی، تکلف قدرت، تکلف تفحص، اما چون نسبت به حق سبحانه و تعالی هرگز تکلفی نیست، تمام افعال حق سبحانه و تعالی علی حد سواء است، زیادت‌تر قدرت مصرف کردن و کمتر قدرت مصرف کردن به عنوان تکلف در کار نیست و لذا اصطفاء را از تکلف تجرید می‌کنیم. و نتیجه این می‌شود که طلب الأصفی، خداوند طلب الأصفی کرده است و این طلب الأصفی دارای دو بُعد است: یک بُعد آن کسانی که اعرف بالله و اعبد الله و اسلم لله و اطوع لله هستند، انتخاب کند و دیگر کاری نکنند، این عصمت بشریه است و عصمت الهیه نیست، آن بشرهایی که در بُعد قدرت بشری خود را از گناه دور می‌کنند و به طاعات نزدیک می‌کنند، این عصمت بشریه است، اما خالی از قصور نخواهد بود، چون بشر از نظر علم و قدرت و اهتمام محدود است، اگر در نگه‌داشت خود از گناهان و به سوی اعمال واجبه و طاعات رفتن، خودپا باشد، اگر تفصیر ندارد، قصورهایی احياناً دارد.

پس اصطفاء دارای سه بُعد است: بُعد اول طلب الصافی نیست، طلب الأصفی است، طلب الصافی کنار رفت. وقتی که طلب الأصفی است، طلب الأصفی هم با تجرید از تکلف، خداوند تکلفی در انتخاب اصفی ندارد. بُعد سوم این است که خداوند که طلب الأصفی می‌کند، گاه طلب الأصفی می‌کند برای این که بفهمد این از همه بزرگتر است، از همه لایق‌تر است، جزاء و ثواب او بیشتر است، در این طلب الأصفی، عصمت بشریه کافی است. گاه نه، مطلب بالاتر است، طلب الأصفی می‌کند

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۱، ص ۸۸.

از برای دعوت الهیه، از برای هدایت، دعوت به سوی او، رسالت، نبوت، هدایت، مطاعت مطلقه، این جا باید صفای عصمت الهیه هم به صفای عصمت بشریه ملحق گردد تا در این جا اصطفا به عنوان ارسال تحقق پیدا کند.

از جمله آیاتی که خواندیم سوره مبارکه فاطر، آیه ۳۲. دیروز توضیح دادیم، اما این از آیاتی است که نوعاً بلکه تقریباً یا تحقیقاً، مطلقاً مورد استدلال برای عصمت ائمه معصومین (ع) قرار نگرفته است و حال این که از روشن ترین آیات مقدسات قرآنی در این بُعد است.

در آیه قبله که آیه ۳۱ سوره فاطر (سوره ۳۵) است، می فرماید: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ» چه کسی است؟ پیغمبر بزرگوار (ص)، «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ * نُمَّ»، «نُمَّ» برای تراخی است یا نه؟ متراخیاً از وحی قرآن به رسول الله (ص) «أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ»، این چه ایراثی است؟ یک ایراث عام است، یک ایراث اعم است، یک ایراث خاص است و یک ایراث اخص است. ایراث اعم مربوط به کل مکلفین است؛ چه ایمان آورده اند، چه نیاورده اند، چه ایمان بیاورند، چه نیاورند، مگر نه این است که کل مکلفین مأمور به شریعت قرآن هستند؟ ولو کافر هستند و لکن «أَوْرَثْنَا»، ارث اعم است، ایراث اعم است یعنی باید کتاب را کل مکلفین، عمل کنند، این ایراث اعم است. ایراث عام، ایراث عام، کل کسانی که به این کتاب ایمان آورده اند، چه قرآن در زمانش الی یوم القیامة و چه سایر کتابها در زمان محدود خود، این ایراث عام است.

این ایراث عام که مربوط به مؤمنین به کتاب است، کل مؤمنین به کتاب را شامل می شود، حتی فاسقین را، کسی که مؤمن به کتاب است، اما فاسق است، حتی لفظ «الَّذِينَ آمَنُوا» بر او اطلاق می شود، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ»^۱، لفظ ایمان بر او اطلاق می شود، منتها ایمان دارای درجاتی است، ادنی دارد، اعلی دارد، اوسط دارد، مراحل دارد. این مرحله عام ایراث کتاب است.

مرحله خاص ایراث کتاب عبارت است از علماء ربانین که حمله معارف کتاب هستند. علمای ربانین یا مؤمنین راسخین فی علم الایمان، تابعاً و متبوعاً، کسانی که متبوع هستند، علمای ربانی که بر محور کتاب نظر می دهند و فتوی می دهند در

۱. نساء، آیه ۴۳.

درجه اولی و دیگران از عوامی که تقلید صد درصد صحیح می‌کنند از این علمای ربانی، این دو دسته دارای ارث خاص کتاب هستند، عصمت نیست، ارث خاص کتاب است. آنچه را که خداوند در کتاب می‌فرماید، علمای ربانی حمله کتاب، تفکر می‌کنند، تبیین می‌کنند و از برای دیگران که دسترسی این‌گونه ندارند، بیان می‌کنند. هم مقلد و هم مقلد در بُعد عدالت مطلقه علمی و در بعد عدالت مطلقه عملی - عدالت عرض می‌کنم، نه عصمت - در بعد عدالت مطلقه علمیه و عدالت مطلقه عملیه و عقیده، این‌ها ارث خاص دارند.

اما ارث اخص، ارث اخص مانند خود خاتم النبیین (ص)، خود خاتم النبیین (ص) که مأمور به قرآن است، آیا در بُعد اعم است؟ در بُعد عام است؟ در بُعد خاص است؟ خیر، او محور ایمان است، چون نقطه اولای رسالت و دعوت الی الله است الی یوم القيامة. پس وضع کتاب، وضع قرآن با رسول بالاتر است از وضع قرآن نسبت به علمای ربانی بر محور کتاب، چنانچه وضع علمای ربانی بر محور کتاب، اهم است از وضع کل مسلمین و چنانچه وضع کل مسلمین در میراث کتاب، اهم است از وضع کل مکلفین. پس چهار ایراث کتاب داریم و در آیات مبارکات قرآن هر چهار مورد مذکور است. اهل الکتاب که گفته می‌شود، فقط کسانی هستند که علمای کتاب هستند؟ نه، مکلفین که گفته می‌شود، فقط کسانی هستند که ایمان به کتاب وحی دارند؟ نه، تفتیش بفرمایید و قبلاً هم عرض کرده‌ایم که ایراث کتاب و ارسال کتاب و انزال کتاب، الی و علی، چهار مرحله دارد، این‌جا کدام مرحله مراد است؟ این‌جا مرحله اصطفاء مراد است، اصطفاء، «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، مگر کل مکلفین «اصْطَفَيْنَا» هستند؟ نه، مگر کل مؤمنین «اصْطَفَيْنَا» هستند؟ فاسق و عادل؟ نه، که آیه بیان می‌کند. مگر کل عدول، ربانین امت اسلامی که بر محور کتاب تفکر می‌کنند و نظر می‌دهند، مگر کل آن‌ها مصطفی هستند؟ حتی یکی از آن‌ها هم نیستند، اصطفاء مقام عصمت است. پس در این‌جا عده خاصی بعد از رسول الله (ص) باید باشند که این‌ها وارث اخص کتاب هستند.

بُعد اول کتاب صد درصد در تمام مراحل رسالتی و دعوتی و خودسازی و دگران‌سازی عبارت است از رسول الله (ص). نمی‌شود گفت که بعد از رسول الله بُعد علماء ربانی است که اصطفاء ندارند یا بُعد عام مسلمین است که اصطفاء ندارند، یا

بدتر بُعد کافه مکلفین است که اصطفاء ندارند. این «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ» بعد از ارتباط صد درصد قرآن با صاحب وحی که رسول الله (ص) باشد، بلکه دوم را به ما نشان می‌دهد، «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، خوب چطور؟ مگر «عبادنا» چند گونه هستند؟ «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ»، به خود ظلم می‌کند، این‌ها چه کسانی هستند؟ این‌ها مکلفینی هستند که کتاب را قبول نکرده‌اند؟ این که «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» نیست، «ظَالِمٌ لِلْحَقِّ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ظَالِمٌ لغيره»، در کل ابعاد این ظالم است. خیر، «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ»، کسانی که احیاناً نسبت به اوامر کتاب عصیان می‌کنند.

و دلیل دوم بر این مطلب «و مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ»، کسانی که میانه‌رو هستند، نه «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» هستند، نه عادل مطلق، بلکه عادل نسبی هستند، چون عادل مطلق قبلاً ذکر شد «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» و بعداً ذکر شد «و مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»، آن عادل مطلق که نه قصوراً و نه تقصیراً خطری و انحرافی در آن‌ها نیست.

- چرا تعبیر «عبادنا» نسبت به عاصی آمده است؟

- مگر این‌ها عباد خدا نیستند؟ ما یک «عبادنا» داریم که اختصاص دارد به مراحل کل عبودیت در بُعد عصمت، یکی در مرحله عبادت، همه عباد هستند، «إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»^۱. مشرکین هستند، ملحدین هستند، همه هستند، این‌ها عبد هستند دیگر. منتها گاه عبد، عبودیت هم می‌کند زیاد یا کم، گاه عبد است و عبودیت نمی‌کند، ولی عبد است. از واقعیت عبد خدا بودن و تحت سیطره و اراده حق سبحانه و تعالی بودن از نظر تکوین خارج نیست، تشریح هم مربوط به او است، ولو ما قبول نکنیم. این‌جا عباد را که کل مکلفین طبعاً، نه غیر مکلفین، کل مکلفین در این زمینه مراد هستند، چرا؟ برای این که مطلب، بحث روی ایرات کتاب است، کتاب، مربوط به در و دیوار و حیوانات و نباتات و این‌ها نیست، کتاب‌های رسالتی الهیه مربوط است به مکلفین در بُعد بشر و جن و غیر که این‌ها مانند هم هستند.

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، سؤال: مگر این «عبادنا» چند نوع هستند؟ «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»، سه نوع است، بیشتر نیست. «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ». «مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ» چه کسانی هستند؟ «مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ» کسانی که ایمان به کتاب آورده‌اند و

۱. مریم، آیه ۹۳.

میان‌رو هستند، نه «ظالمٌ لِنَفْسِهِ» هستند، نه «سابقٌ بِالْخَيْرَاتِ». «سابقٌ بِالْخَيْرَاتِ» در این تعبیر دوم و «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» در تعبیر اول، کسانی هستند که در درجه اولی تبعیت از کتاب هستند بعد از رسول الله، این مقام عصمت دوم و مرحله دوم عصمت در بُعد کتاب است. «وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ» عدول امت اسلامی هستند، عدول امت اسلامی که ربانین امت اسلامی هستند که پیغمبر نیستند، که ائمه نیستند و این‌ها عدول هستند، این‌ها مقتصدان هستند، چرا؟ قصور دارند، تقصیر هم احیاناً دارند، احیاناً هم ندارند، بعضی‌ها هستند که هیچ تقصیری ندارند، ولكن منافات با عدالت ندارد، کسی تقصیری نکند، بعد توبه کند مثلاً یا از کنترل او خارج شود.

پس این «وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ» عدول امت اسلامی را که نه «ظالمٌ لِنَفْسِهِ» هستند که کار آن‌ها ظلم نیست، و نه سابقٌ بِالْخَيْرَاتِ» هستند که -الف و لام «الخيرات» استغراق است- در کل خیرات علمی و عقیدتی و معرفتی و اخلاقی و عملی، در کل کسانی که در سبیل الی الله، در سلوک الی الله تقدّم بر همگان دارند، آن‌طور هم نیستند.

در این جا «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» ما از سنی‌ها سؤال می‌کنیم این‌ها چه کسانی هستند؟ دیروز عرض کردم، آیا «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» که سابقٌ بِالْخَيْرَاتِ هستند، آخر اصطفاء هم مراحل دارد، مطلب دومی است که امروز عرض می‌کنم.

- مگر «اصْطَفَيْنَا» مقسم برای این سه گروه نیست؟

- نمی‌تواند، برای این که خداوند «ظالمٌ لِنَفْسِهِ» را انتخاب می‌کند؟! «ظالمٌ لِنَفْسِهِ»

اصطفاء شده؟!!

- پس چطور «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» را تقسیم‌بندی می‌کنند؟

- «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» را نه، «عِبَادِنَا» را دارند تقسیم می‌کنند، «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ

عِبَادِنَا»، «عِبَادِنَا» را دارد تقسیم می‌کند و آلا اگر «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» را بخواهد تقسیم

کند، در میان این سه نوع، هر سه مصطفی هستند؟! عجیب است، در میان فاسق و

عادل و معصوم، هر سه اصطفاء شده‌اند؟ بر چه کسی؟ در میان این سه دسته که تمام

مکلفین را شامل است، یا منحرف است یا معتدل است یا بالاتر از معتدل که سابقٌ

بِالْخَيْرَاتِ است، هر سه اصطفاء شده‌اند؟!!

- [سؤال]

- این سه که اصطفاء شده‌اند، بر چه کسی اصطفاء شده‌اند؟ بر مورچه‌ها، بر دیوارها، بر حیوانات، بر چه؟ در میان این مکلفین باید اصطفائی باشد و الا تاریک و کثیف هست، صافی هست، اصفی هست و مصطفی هست. این جا مراد مصطفای از میان عباد است. در بُعد اول عرض کردم که خداوند از میان کل بندگان اصطفاء می‌کند، یعنی طلب الاصفی می‌کند و به آن اصفی صفا می‌دهد که بُعد عصمت ربانیه است. پس این نمی‌تواند تقسیم بشود برای «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» و الا عبارت خیلی عجیب در می‌آید.

- اگر بخواهد «عبادنا» را تقسیم‌بندی کند، پس «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّغَيْرِهِ» هم در بین آن‌ها می‌آید.

- «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ»، «ظَالِمٌ لِّغَيْرِهِ» را هم شامل می‌شود، شکی ندارد. چرا؟ برای این که اگر کسی ظلم به غیر کرد، ظلم به خود کرده است یا نه؟! پس «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» شامل آن هم می‌شود.

- فقط به خودش ظلم کرده است.

- این جا فقط نیست، «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ»، ظلم به خود فقط، ظلم به خود و غیر، اما فقط ظلم به غیر نداریم، چون هر کس ظلم به غیر کند، ظلم به خود کرده، خود را ناقص کرده، پس این تمام ابعاد ظالمیت را می‌گیرد، ظلم به علم، ظلم به عقیده، ظلم به عمل، ظلم به مبدأ، ظلم اخلاقی و غیره. به خود، به غیر، به خود و به غیر، اما به غیر هست و به خود نیست، معنا ندارد.

- «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» را معنا کرد، حالا به این شکل که بخواهیم بگوییم. ولی خود حضرت امیر در دعای کمیل می‌فرماید: «ظَلَمْتُ نَفْسِي».

- آن مطلب دیگری شد، به آن هم می‌رسیم. «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» ظلم حرام است دیگر و معصومین که حرام انجام نمی‌دهند، آن بحث دیگری است که باید بحث در جای خودش بیاید، در باب هفوات انبیاء که نسبت داده شده و هفوات معصومین، این بحث دیگری است. ما فعلاً در بُعد اثبات عصمت هستیم، ما نمی‌خواهیم به میل خود اثبات کنیم، آنچه را که از آیات ما استفاده می‌کنیم.

«فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» «هُم» کیست؟ از نظر ادبی اقرب مراجع به هُم چه کسی است؟ «عبادنا» است یا «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا»؟ «عبادنا»، این از نظر ادبی. از نظر معنوی حتی اگر «اصْطَفَيْنَا» هم نزدیک‌تر بود، نمی‌شد «هُم» به «اصْطَفَيْنَا» برگردد، چرا؟ برای این که «اصْطَفَيْنَا» یک دسته از کل مکلفین هستند، مگر همه کل مکلفین مصطفی

هستند، مگر کل مکلفین عالم تکلیف، ابوجهل‌ها، ابولهب‌ها، شمرها، یزیدها مصطفی هستند؟ این چه تقسیم غلطی است! بنابراین هم از نظر ادبی و هم از نظر معنوی، این «فَمِنْهُمْ» یعنی «فمن عبادنا، فمن عبادنا ظالمٌ لنفسه»، یکی. «وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ»، میانه‌رو، «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»، این سابقٌ بالخیرات آیا هم «ظالمٌ لِنَفْسِهِ» است، هم مقتصد است؟ نه، این سابقٌ بالخیرات هیچ ارتباطی با این دو دسته ندارد، مگر «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا»، منتها «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» دو حالت دارد: یک مرتبه است که اصطفاء نسبی است، مثلاً، «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا»^۱، آدم اصطفاء نسبی است، آدم تا مدتی که شریعت آدم بود، اصطفاء بر کل مکلفین داشت، ولی نوح آمد دیگر چه؟ نه دیگر، اصطفاء، اصطفاء در یک بُعد خاصی از زمان است، اصطفاء کل انبیاء چنین است.

اگر جناب نوح اصطفاء شده است، اصطفاء شده است نسبت به کل گذشتگان، چون نبی بعدی بالاتر از نبی قبلی است، یا همان حد، اصطفاء نسبت به کل گذشتگان و زمان خود و آیندگان است تا زمان ابراهیم، بر ابراهیم اصطفاء ندارد، ابراهیم هم چنین، موسی هم چنین، عیسی هم چنین، اما خاتم النبیین چه؟ اصطفای خاتم النبیین (ص) یک اصطفای مطلق است، البته ادله زیادی از نظر تقسیم مراحل اصطفاء داریم. اصطفاء خاتم النبیین مطلق است یعنی چه؟ یعنی «الخیرات» را در نظر بگیرید، تمام خیرات را در طول زمان و عرض زمین، در کل ابعاد تکلیف از آغاز تا انجام در نظر بگیرید، کسانی هستند که به سوی خیرات قدم برمی‌دارند، اما «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»، این‌ها اصفی الاصفیاء هستند، یعنی از تمام کسانی که دارای اصطفاء در بُعد خاصی از زمان بوده‌اند و گروه خاصی از صافی‌ها بوده‌اند، این‌ها بر تمام اصفیاء تقدّم دارند.

پس همان‌طور که خاتم النبیین (ص) بر کل رسل الله، بر کل عباد الله، در کل جهات علمی و عقیدتی و اخلاقی و معرفتی و عملی تقدّم دارد که «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۲، «إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ»^۳، این اولیت در عبادت و اولیت در تسلیم مطلق و اولیت در معرفت، زمانی نیست، چون زمان حضرت، آخر الزمان است، این اولیت رتبی است، نه فقط نسبت به انبیاء، نسبت به

۱. آل عمران، آیه ۳۳.

۲. زخرف، آیه ۸۳.

۳. انعام، آیه ۱۴.

کل عباد الله، ملائکه کَرَوِبِیْن باشند، جَنّ باشند به طریق اولی، انبیاء باشند، بر کل مقربین عند الله سبحانه و تعالی، در کل ابعاد تقرب و در کل ابعاد شخصی و اجتماعی، این تقدم دارد، آیات بر این مطلب زیاد است، بعد، این مقام انتقال پیدا می کند به دسته خاصی بعد از رسول الله (ص).

از جمله آیاتی که دلیل بر این مطلب است، «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»، این «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»، «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» است؟ مقتصد است؟ همان دسته اول هستند که «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا»، ولی چه اصطفاائی؟ نه اصطفاء در بُعد خاصی از زمان و در بُعد خاصی از زمین، خیر، سابق به «الخيرات»، الخیرات زمان نمی فهمد، مکان نمی فهمد، شخص نمی فهمد. تمام خیرات به طور مستغرق، خیرات علمی، خیرات معرفتی، خیرات عقیدتی، خیرات عملی، خیرات اخلاقی، خیرات فردی، خودسازی، خیرات اجتماعی، خیرات در کل ابعاد عبادت و رسالت و بعثت و ولایت، این «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»، بر همه گوی سبقت را ربوده اند. منتها دو نکته است: نکته اول شخص اول عالم امکان است که رسول الله است «وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ»^۱.

و نکته دوم امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهرا (س) و دوازده امام هستند، این چهارده نفر. ما از سنی ها سؤال می کنیم آیا ابوبکر و عمر و عثمان، عصمت داشتند؟ می گویند نه، هیچ کدام نمی گویند عصمت داشتند. خطا داشتند، خود عمر اختلاف حرف داشت، با عثمان اختلاف داشت، با ابوبکر اختلاف داشت، آیا ائمه اربعه تقلید شما که چهار مذهب درست کرده اید، عصمت داشتند؟ می گویند نه، عصمت علمی نداشتند، عصمت عملی نداشتند، با هم اختلاف داشتند، خودشان با خودشان، ابوحنیفه با خودش، مالک با خودش، دیگری با خودش، دیگری با خودش، یعنی عصمت علمی نداشتند تا چه رسد عصمت عملی باشد یا عصمت عقیدتی، پس بنابراین این ها اصلاً اصطفاائی نسبت به آن ها در کار نبوده، تا چه رسد به این که اصفی الاصفیاء باشند، اصفی الاصفیاء مرتبه دوم است، آیا اصفی الاصفیائی یا صافی که مقام عصمت دارد که مرتبه اخص میراث کتاب را دارد، اصلاً بعد از رسول الله بوده است یا نبوده؟

۱. فاطر، آیه ۳۶.

اگر بگوییم نبوده است که انکار این آیه را کرده‌ایم، تکذیب است. باید بگویید بوده، بوده است، دو حالت است که سوم ندارند، یا این که خلفای ثلاثه اول و ائمه شما که از همه سبقت دارند به نظر شما، آن‌ها را که می‌گویید نه، پس بنابراین باید ائمه معصومین و رسول الله که معلوم است، ائمه معصومین و فاطمه زهرا (س) باشند، این سیزده نفر «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ» است بعد از رسول الله، این اجماع مرگب است، اجماع مرگب از مواردی که صحیح است، این جا است. این یک بُعد اصطفا.

- در صورتی که آیه «عِبَادِنَا» را تقسیم‌بندی می‌کند، هنوز اصطفا هم در کار نیست، «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» محقق نشده، آیا می‌خواهید بفرمایید که ائمه معصومین قبل از اصطفا، سابقاً به «الْخَيْرَاتِ» بوده‌اند؟

- زمان مطرح نیست، این کسانی که خواهند آمد و وارث اخص کتاب هستند بعد از رسول الله، این‌ها از نظر زمان نه، از نظر بالفعل، علی زمان خودش و حسن و دیگران، هر کدام در مرحله واحده هستند در سابقاً بالخیرات و سبقت در کل خیرات دارند با حذف کردن زمان و حذف کردن مکان‌های زمین، یعنی کل کسانی که قدم در راه حق برداشتند، قدم‌های بلند، بلندتر، قدم‌های این‌ها بلندتر از تمام آن‌ها است، از نظر مقامی و از نظر مرتبتی، نه از نظر زمانی.

- «مِنْ عِبَادِنَا» جار و مجرور متعلق به «اصْطَفَيْنَا» است، یعنی «اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» یک چیز است، نه این که دو چیز باشد.

- نخواستیم بگوییم دو چیز است.

- چون شما می‌گویید: «منهم» به «عِبَادِنَا» برمی‌گردد، ولی به «اصْطَفَيْنَا» بر نمی‌گردد. اصلاً «اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» است.

- سوره حج، آیه ۷۵، قرآن را باز کنید.

- آیه‌ای که فرمودید، در این جا «اصْطَفَيْنَا» به معنای عصمت است.

- نه فوق است، فوق کل عصمت‌ها است.

- فوق عصمت، یعنی در بالاترین مرحله عصمت که از بدو تولد بوده است.

- نه، ما اصلاً آن را بحث نمی‌کنیم، ما اصل عصمت را بحث می‌کنیم، این که از چه زمانی بوده، چه زمانی نبوده، اهمیتی ندارد.

- لازمه بالاترین مرحله عصمت این است.

- می‌فهمم، ولیکن لازمه آن این نیست که در هر زمانی باشد.

- اگر خداوند بخواهد به من از بدو تولد اصطفا کند.

- شما وارد بحث‌های فرعی می‌شوید، ما اصل مطلب را داریم عرض می‌کنیم.

- [سؤال]

- آخر زمان نیست، اگر پیغمبر بزرگوار می‌فرماید که «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۱ پیغمبر قبل از تولد بوده‌اند؟ یعنی این اول در مقام و رتبه است، نه این‌که در زمان است.

سوره حج آیه ۷۵، «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ». کل ملائکه مصطفی هستند، ملائکه معصوم هستند، «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» * لَأَيَسِبُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ»^۲.

ما ادله قرآنی زیاد داریم بر این‌که ملائکه الله معصومون هستند و هرگز عصیان ندارند و نخواهند داشت. ولکن، در میان ملائکه تمام آن‌های مصطفون هستند، اصطفاء من المصطفون شده، یعنی اصفای از ملائکه را خداوند برای رسالت انتخاب می‌کند، رسالت چه؟ یک بُعد رسالت که محور بحث ما است، رسالت وحی است، هر فرشته‌ای که حامل وحی خداوند به سوی انبیاء نیست، اصفای فرشتگان، اصفای فرشتگان حامل وحی‌اند به سوی اصفای رُسل الهی و در زمان رسول خاتم (ص)، اصفی الاصفیاء که جبرئیل است و بالاتر از جبرئیل، روح است که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»^۳ که به یک احتمال صحیح، این روح، از ملائکه بالاتر است، از جبرئیل بالاتر است که این تنزل برای این روح خواهد بود و برای کل ملائکه در کل لیالی قدر.

- ولی احتیاج به دلیل دیگری دارد که ملائکه الله، همه مصطفون هستند.

- تمام ملائکه الله معصوم هستند و معنای عصمت اصطفاء است، منتها اصطفاء مراتب دارد، خود اصطفاء مراتب دارد، شما در بُعد خاص اصطفاء حق دارید، ما بُعد خاص را عرض نمی‌کنیم. «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» از رسل تکوینی بحث نمی‌کنیم.

- بالاخره این آیه «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» به ما کمک می‌کند که آن جریان فطرس ملک را قبول کنیم.

۱. زخرف، آیه ۸۱.

۲. انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳. قدر، آیه ۴.

- جریان فطرس ملک را هرگز قبول نمی‌کنیم، برای این که فطرس ملک که در روایت دارد گناه کرد و شش هزار سال کجا بود و بال او شکست و این‌ها که در روایت آمده، مزخرفاتی است که با نصوص قرآن مخالفت دارد و در جای خودش بحث شده است.

- اصطفاء نشده بوده.

- این‌ها معصوم هستند، اگر معصوم باشند، گناه می‌کنند؟ کاری به اصطفاء نداریم

- «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»!

- بله، آن در جای خودش بحث می‌شود.

- این در مورد بعضی از ملائکه است. «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» در مورد بعضی

از ملائکه‌ی عذاب است، یعنی از قرآن شاهدهی نیست که ملائکه معصوم باشند.

- عرض کردم، جای اثبات عصمت ملائکه، جایی دیگر است. «اللَّهُ يَصْطَفِي مَنِ

الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا»، این اصطفاء، اصطفاء بی‌عصمت است؟ نه، چون همه ملائکه معصوم

هستند بر حسب آیاتی که ما داریم. پس این‌جا اصطفاء به معنای این است که مقام

صافی‌تر از مقام عصمت معمولی است، عصمت معمولی کافی نیست، عصمت

معمولی از برای حمل وحی به رسل الهی کافی نیست، بلکه مقام عصمت علیای در

میان ملائکه باید باشد، تا بتوانند عامل وحی به سوی رسل الله باشند که در آن بُعد

زمانی و مکانی رسالت خود اصفی الاصفیاء هستند.

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» این هم همین‌طور است. «اللَّهُ

يَصْطَفِي مِنَ النَّاسِ رُسُلًا». همان‌طور که اصطفاء ملائکه فرق دارد، درجات دارد،

اصطفاء ناس هم همین‌طور است. «وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» سؤال: این

ملائکه و رسل ملائکی و رسل بشری، آینده‌هایی دارند، گذشته‌هایی دارند،

فعلیه‌هایی دارند. در آینده ممکن است خطا کنند، در گذشته خطا کردند. می‌گوید:

خیر، «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^۲ همه را می‌داند.

می‌داند چه هست و چه خواهد کرد و چه کرده است. این سه مرحله باید تماماً

مرحله صفاء باشد، صفای در بُعد عصمت علیای بشریه تا این که خداوند این را

۱. تحریم، آیه ۶.

۲. حج، آیه ۷۶.

انتخاب کند؛ اگر فرشته است، برای حمل وحی به سوی انبیاء و اگر بشر است، برای حمل وحی به سوی کل مکلفین.

این‌ها مراحل اصطفاء بود و اما مراحل مخلص؛ مخلص بالاتر است، یا بالاتر است یا در حد اصطفاء است. آیاتی راجع به این‌که انبیاء خدا و البته گروهی دیگر که معصومین دیگر باشند، این‌ها مخلص هستند. مخلص داریم و مخلص. مقدمتاً عرض می‌کنم تا بعد به تفصیل بحث پردازیم. یک مرتبه اخلاص است، خود را برای حق خالص کرده است. گاه برای باطل خالص می‌کند، گاه برای حق خالص می‌کند، گاه هر دوگونه است. گاه باطل است، گاه حق است. این فکر، این علم، این عقیده، این عمل، گاه این طرف است و گاه آن طرف است؛ گاه طرف باطل است و گاه طرف حق است. این اخلاص نیست، این شوب است. گاه اخلاص است. اخلاص فقط به سوی حق قدم برداشتن است، شناسایی حق، عبادت حق، عقیده کامل به حق، عمل برای حق، همیشه به سوی حق رفتن.

منتها این دو حالت دارد؛ یک مرتبه من و من‌ها و ماها می‌خواهیم صد درصد به سوی حق قدم برداریم؛ عبودیت او و معرفت او و عمل برای او، تقصیر هم نمی‌کنیم، اما قصورهایی داریم، کندی‌هایی داریم. برای این‌که عصمت بشری است. انسان به بالاترین مرحله صفاء که منهای وحی برسد، عصمت بشری است، ولی علم بشر محدود است، قدرت او محدود است، معرفت او و موارد دیگر محدود است. چون محدود است، بنابراین کندی‌هایی دارد؛ یعنی قصورهایی دارد، البته تقصیر نمی‌کند. این مرحله علیای عدالت است، چون عدالت مراتبی دارد. عادل است، اما گاهی گناه می‌کند و استغفار می‌کند. ولیکن یک مرتبه او به تمام معنی الکلمه مخلص است، یعنی هرگز به اختیار خود، به علم و معرفت خود، به اراده خود مرتکب گناه نمی‌شود، نه ترک واجب و نه فعل حرام. این مرحله اخلاص است.

ولکن این مرحله اخلاص که به بالاترین درجه رسید و اصلاً هیچ تقصیری در کار نبود، آیا تضمین ترک قصور هم می‌کند که نداند این حرام است؟ فعالیت هم کرده و موضوعاً متوجه نشده است، حکماً که هیچ. موضوعاً نداند این شراب است، گمان کند آبلیمو است و خورد و مست هم شد. اما این با مخلص بودن منافاتی ندارد، درست است که خداوند تأیید می‌کند، اما تأیید صد درصد که خداوند او را مخلص کند و حتی قصور هم نداشته باشد، این در بُعد عصمت ربانی است. ما در بُعد عصمت بشری عرض می‌کنیم که ما در قرآن داریم مخلص داریم. ولی مخلص

بودن در بُعد عالی فقط تقصیر را از بین می‌برد، قصور را از بین نمی‌برد. آن‌که قصور را از بین می‌برد، مخلص است، یعنی این خالص خالص را که در بُعد قدرت و علم بشری و معرفت و عبادت بشری و عمل بشری، صد درصد مخلص است و تقصیر نمی‌کند، اما کندی دارد، خداوند آن بقیه را که کندی دارد از بین می‌برد، روح القدس به او می‌دهد، تأیید خاص به او می‌دهد، او مخلص می‌شود. او دیگر تقصیر که هیچ، قصور یعنی چه؟

آیاتی که اثبات می‌کند انبیاء (ع) مخلص هستند، این مرتبه عصمت ربانیه را که هرگز گناه - نه قصوراً و نه تقصیراً - نخواهد بود، ثابت می‌کند. اگر این مراحل به عنوان پایه‌ای و به عنوان اصلی ثابت شد، ما در آیاتی که مثلاً نسبت به یوسف گروهی هتک کرده‌اند، برادر بسیار بزرگ‌تر از همه ما و بزرگ‌تر از بسیاری از انبیاء که در بالاترین قله عصمت و طهارت است، روات اهل سنت و روات شیعه، مفسرینی از شیعه، مفسرینی از اهل سنت، ناقلینی از شیعه، ناقلینی از اهل سنت، نسبت‌هایی به یوسف دادند که به انسان فاسق عادی نمی‌شود داد. جناب یوسف گفت: «ادُّكُنِّي عِنْدَ رَبِّكَ»^۱ خدا را نسیان کرد، خدا را فراموش کرد. این یوسفی که «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۲ خدا را فراموش کرد! قبل از این جریان. و لذا در سوره یوسف مشاهده کنید و بحث خواهیم کرد که خود آیات مقدسات سوره یوسف از ساحت مقدس یوسف دفاع می‌کند. نسبت‌هایی که می‌گویند و در روایات زیاد است، در اقوال زیاد است و در تفاسیر و کتاب‌ها زیاد است و در کتاب‌هایی که راجع به یوسف (ع) نوشته‌اند، زیاد است. نه یک آیه، نه دو آیه، بلکه هفت، هشت مورد از آیات اثبات می‌کند که اضافه بر این‌که مخلص است، اثبات می‌کند که شما دروغ گفتید و اشتباه برداشت کردید و نسبت به ساحت مقدس یوسف (ع) اشتباه گفتید.

هم‌چنین نسبت به انبیاء دیگر، نسبت به انبیاء در زمان نبوت، رسل در زمان رسالت، نسبت به ابراهیم (ع)، نسبت به موسی، نسبت به داود، نسبت به سلیمان، نسبت به عیسی، نسبت به اشعیاء - که در قرآن اشعیاء ذکر نشده است - نسبت به خاتم النبیین (ص) که وقتی هم می‌خواهند درست کنند، شدرسنا می‌کنند «لِيُعْفِرَ لَكَ

۱. یوسف، آیه ۴۲.

۲. همان.

اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ^۱ روایت جعل می‌کنند. چون بعضی گمان می‌کنند که «الغایة تبرر الوسيلة» برای این که پیغمبر محکوم به ذنب نباشد، این روایت را جعل می‌کنیم. «مِنْ ذَنْبِكَ» یعنی «من ذنب اُمَّتک»^۲ یعنی چه؟ این بلاغت است؟ اگر امت رسول الله ذنب دارند، به پیغمبر نسبت داده می‌شود؟ به پیغمبر رحمت نسبت داده می‌شود، طاعت داده می‌شود، دعوت داده می‌شود. اگر شمر فسق کرد، نسبت عمل شمر را به پیغمبر می‌دهند؟ ذنب امت که هر ذنب کوچک یا بزرگی باشد، به پیغمبر نسبت می‌دهند؟ ثانیاً: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ» اصلاً چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ اصلاً ربطی به آمرزش گناه ندارد.

و لذا ما در بُعد اثباتی باید درست روی آیات فکر کنیم، آیات مخلص مانده است، آیات منتجب مانده است. بعد به سراغ آیاتی برویم که انسان‌هایی گمان می‌کنند راجع به انبیاء عصیان بوده است، حتی به آدم (ع) شرک نسبت می‌دهند، در آیه سوره اعراف است، از این آیه گمان کرده‌اند و به گمان دیگران نیز وارد کرده‌اند که جناب آدم مشرک هم شد، بعد از رسالت مشرک شد. البته عصیان قبل از نبوت مطلب دیگری است، اما بعد از این که رسول شد، بعد از این که حامل مقام وحی و رسالت شد. بعضی‌ها در بعضی افراد نسبت شرک گمان کرده‌اند و شدرسنا کرده‌اند.

- اگر امت گناه کنند، برای پیغمبر گرفتگی و کدورت پیش می‌آید یا نه؟

- ولکن گناه به پیغمبر نسبت داده نمی‌شود. آقای خمینی (رض) که آن مقام عالی عدالت را داشتند، اگر معاذ الله یکی از افراد مقلدین ایشان عرق خورد، نمی‌گویند آقای خمینی عرق خورد. این غلط است، حتی نسبت به دیوانه‌ها غلط است.

- ولی بالاخره بخشش می‌خواهد.

- صحبت از بخشش نیست. ذنب امت را به پیغمبر نسبت دادن، کاری است که دیوانه هم انجام نمی‌دهد.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

۱. فتح، آیه ۲.

۲. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۲۶، ص ۳۸۱: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۱۴.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».